

## دوبیتی‌های پرسوز

از انم دل پراز شور و فغان است  
زبان من دلم را ترجمان است

وفا و عشق در ذاتم نهان است  
نیایی در نهاد من دورنگی



- نام دفتر: دوبیتی های پرسوز
- شاعر: رسول پویان
- حرفنگاری و ویرایش: خود شاعر
- نوع نشر: به صورت دیجیتالی
- تاریخ نشر: ۱۳۹۳ خورشیدی

## مقدمه

به راستی اگر آدم در اعماق وجود خود، در ژرفنای امواج مغز و در لابلای دل‌هایی که چون چشمه حقیقت پاک و شفاف اند، به سیر و سیاحت بپردازد به چیزهایی دست می‌یابد که در زندگی عادی و روزمره هرگز به حاصل آمده نتواند. از این جاست که هرکسی شاعر شده نمی‌تواند و هردلی مجنون و لیلی، فرهاد و شیرین، رابعه و بکتاش، جلالی و سیاه موی و ... شده نمی‌تواند. آنچه ما در فرهنگ و مدنیت خود به عنوان ارزشهای ناب داریم با عشق، محبت، صداقت، نیکی، بی‌ریایی، صفای دل و عرفان مثبت آمیخته است. اگر این ارزشها را از فرهنگ، ادبیات و مدنیت خود بگیریم جز افراطیت کور، تعصب هستی سوز و تحجر تاریک چیز دیگری باقی نمی‌ماند.

هرگاه انسان‌ها به آوازهای جان و دل که از نای عشق، محبت و هنر بدرآید گوش فرا دهند و لحظه‌یی در خلوت دل به خود ببیندیشند، آن انرژی‌های پاکیزه و نابی که در فطرت انسانی نهفته است و از امواج بیکران مغز متجلی می‌شود، آنان را از بدی، دل‌آزاری، توهین به دیگران، ظلم، ستمکاری و هیولای حرص و آز (به طور حقیقی نه ریاکارانه) دور می‌سازد.

انسان‌های صادق و پاک در روابط عشق در هستی که نمودی از گوهر لایتنای ذات است، چونان درهم می‌آمیزند (که خارج از زمان و مکان)، به اقیانوس وحدت می‌رسند و یگانگی امواج ناخودآگاه فطرت ازلی خود را در گستره لایتنای هستی به ابدیت ارتقاء می‌بخشند و این در حقیقت فنای سرمدی در اصل ذات می‌باشد. این شور و حال در اراده عقل و حواس ساده و بسیط روزمرگی نیست؛ بلکه چیزی است از نوع آن معجزه‌های عشق و اقیانوس بیکران ذات و فطرت انسانی.

این عشق است که برای انسان آزادی لایتنهای ارزانی می کند و انسان را به راستی از قید و بندهای بیهوده و دست و پاگیر عالم موجود رهایی می بخشد. تیشه به ریشه استبداد ذهنی، خود سانسوری، نام و ننگ پوشالی، مقام و منصب عوام فریبانه، محافظه کاری مرسوم، انحصار طلبی، قیودات بس مختلف و متنوع موجود، هوسها، حرصها و استرسهای نآرام کنند، خودخواهی، استبداد و دیکتاتوری در اشکال گوناگون، تفتیش عقاید دیگران و غیره می زند. عشق و محبت دل را صیقل می دهد؛ جان را جلا می بخشد و جسم را پاک و صفا می سازد. از دلهای پاکیزه، بی کینه و با صفا نور عشق و محبت می تابد.

تمایل دیوانه وار عاشق به معشوق و کشش معشوق به عاشق از فطرت انسانی متبارز می شود؛ نیرویی که به باور عرفان مثبت از جاذبه های لایتنهای عشق به حق و حقیقت مایه می گیرد و در نهاد انسان وجود دارد. عاشق به میزان تبارز و تجلی عشق از نهادش به معشوق متمایل و شیفته می گردد. هر قدر این جاذبه عاشقانه تکامل یابد و در فضای مملو از صداقت، پاکیزگی، خلوص و صفای دل به وحدت برسد، به همان اندازه عاشق به معشوق وابسته می شود؛ تا جایی که به کلی در آن غرق و فانی می گردد. از این فنا در حقیقت، وحدت و بقای جاودان دو جسم و جان ظهور می کند. پس اظهار عشق، محبت، جاذبه، احساس، عاطفه، وابستگی و تمایل بیش از اندازه عاشق به معشوق در فطرت و طبیعت عشق نهفته است و عاشق جز از آن راه و چاره دیگری ندارد.

عاشق با تمام نیرو می کوشد تا معشوقه را به سوی فنا در وحدت و بقای جاودان بکشاند و به نیروی عشق و محبت زندگی انسانی را به عالی ترین درجه آن تکامل بخشد. عشق تلاش می ورزد تا تمام زنجیرها، بندها، طلسمها و زندانها را ویران سازد تا عاشق و معشوق را آزاد کند و آنان را برای وحدت و فنا در بقای جاودان آماده گرداند.

این که تا چه حد و میزان در فطرت و نهاد معشوق ظرفیت درک و پذیرش ایجاد می شود به کشش و تجلی عشق و محبت از فطرت او تعلق دارد. عاشق در این میدان وظیفه و رسالت گوهری خود را انجام می دهد. انگیزش معشوق برای

عاشق زمینه تبارز عشق را از نهاد وی مساعد وی سازد و باز این عاشق است که آن را بیاری معشوق به درجه عالی تکامل می رساند. این انگیزه های عاشقانه خالص و پاک بهر حال بسی خوش و با ارزش می باشند. در این جاست که در بعضی جوامع زمینه های فطری و کسبی برای این تبارزات پر احساس و عاطفه عشق بیشتر و در بعضی جوامع کمتر است.

جهل، تعصب، باورهای خرافی، افراطگرایی، رسوم و عنعنات دست و پاگیر، اصول و قوانین خشک و متحجر، استبداد ذهنی، سیاسی، مذهبی و خشونت نهان ماشینیزم از تجلی عشق و محبت در نهاد انسانها سخت می کاهد. سرچشمه های عشق، محبت، احساس، عاطفه، دوستی و غیره را مسدود می سازد و بجای آن اصول و قراردادهای خشک، متحجر و آزاردهنده را جایگزین می کند. بر عکس آزادیهای طبیعی، فطری، انسانی و مدنی برای رشد و انکشاف تجلیات عشق و محبت از نهاد و امواج مغز انسانها بسی مؤثر و با اهمیت است.

در تاریخ ادبیات خراسان زمین (که میهن ما افغانستان قلب پرتپش آن است)، دوبیتی همواره زیباترین و مناسبترین قالب برای ابراز شور و حال عشق، سوز و درد انتظار، شوق وصل و مراد، صداقت و اعتماد عاشقان و پاکیزگی و صفای دل بوده است. با سرایش دوبیتی آنچه در اعماق ناخودآگاه وجود نهان و در ژرفنای دل و اموج مغز پیچان است، فرصت رهایی و گشایش می یابد. در دوبیتی های آتی شما آن حالات یاد شده را به طور بسیار طبیعی، زلال، پاکیزه، صادقانه و خالصانه مشاهده کرده می توانید. فقط عشق، محبت و انرژی فطری خالق این دوبیتی ها بوده است.

## دوبیتی های پرسوز

در تاریخ کشور ما دوبیتی زیباترین و مناسبترین قالب برای ابراز سوز و درد عشق، صداقت و پاکی عاشقان صافدل است. در این قالب آنچه در اعماق ناخودآگاه وجود و در ژرفنای دل پنهان و در امواج مغز سرگردان است، فرصت رهایی و گشایش می‌یابد. در این زمستان غمناک و خشم‌آلود که در میهن به جای بارش مهر، صفا و آرامش- تگرگ یأس و باران گلوله، فساد، کینه و تعصب می‌بارد، چه به جاست که با سرایش دوبیتی‌های راستین و پرسوز فصل نوی در پیوند دل‌های پاک بگشاییم و گلاب مهر، محبت و صفا برافشانیم. من هم با این نیت نیک طبع آزمایی نموده و این دوبیتی‌ها را به طور فی‌البدیهه سرودم؛ می‌بخشید اگر کم و کاستی در آن یافتید.

دل بی عشق تو سنگست سنگست  
 سر بی مهر تو منگست منگست  
 نگیرم تا و صالت را در آغوش  
 درون سینه ام جنگست جنگست

\*\*\*\*\*

نگیرم یک نفس بی عشق آرام  
 نخواهم بی تو عمر بی سرانجام  
 تو باشی آروزیم در دو عالم

نگیرم از کسی جز از لبت کام

\*\*\*\*\*

دلَم از درد و غم خون است جانا

دوچشم موج جیحون است جانا

به جز وصل تو دل آرام نگیرد

به سینه قلب مجنون است جانا

\*\*\*\*\*

تویی ماه شبان تیره دل

ویا خورشید فصل خیره دل

لبانت چشمه آب حیاتم

تو بنویسی کتاب سیره دل

\*\*\*\*\*

تورا سرمایه جان می توان گفت

شکوه عقل و ایمان می توان گفت

گل زیبا به شاخ زندگانی

بهار عطر ریحان می توان گفت

\*\*\*\*\*

تویی زیب کتاب خاطر اتم

کلید تازه راه نجاتم

نگرددشعله عشق تو خاموش

تویی نیرو به جان حرکاتم

\*\*\*\*\*

خدا دل را برایت آفریده

به چشمان سیاهت آفریده

تو خواهی قهرکن یارحم بردل

فقط بهر ثنایت آفریده

\*\*\*\*\*

تویی از من و من هم از برایت

مده بیگانه را ره در سرایت

بنای عشق را از نو بسازیم

تویی لیلا و من مجنون راهت

\*\*\*\*\*

تورا الگوی خوبان می توان گفت

طیب قلب بریان می توان گفت

ندارم تاب هجران تو را بیش

تورا در پیکرم جان می توان گفت

\*\*\*\*\*

تو را جانان جانان آفریدند



ضیای چشم گریان آفریدند  
 چو خورشید دل دیوانه من  
 و یا ماه خراسان آفریدند

\*\*\*\*\*

نسوزد دل اگر در عشق دل نیست  
 دل بی عشق جز از سنگ و گل نیست  
 بر آید شعله از خاکستر عشق  
 پلوش عشق تو جانا خجل نیست

\*\*\*\*\*

بتی من اضطراب و شرم دارد  
 کمی دلهره و آزرم دارد  
 دلش پاکیزه تر از برف باشد  
 زمستانش بهار گرم دارد

\*\*\*\*\*

محبت جاودان جاودان است  
 سکوتش سوز فریاد زمان است  
 میان باغ دل آتش بکاریم  
 که بارش لایق نسل جوان است

\*\*\*\*\*

درون سینه ام آتشفشان است  
 چو راز عشق جانانم نهان است  
 نگویم با کسی این داستان را  
 که درد عشق درد جاودان است

\*\*\*\*\*

نگاهت قصه دل می‌سراید  
 لبانت شعر محفل می‌سراید  
 نفس‌های تور احس میکنم یار  
 به جانم نور منزل می‌سراید

\*\*\*\*\*

توهی در لابلای جسم و جانم  
 از این پیچیدگی‌ها در فغانم  
 گذشتم از گذرگاه تحیر  
 چو روح بیکران آسمانم

\*\*\*\*\*

نگنجد در سخن عشق من و تو  
 به سوزاند دهن عشق من و تو  
 رضا و رغبتی نبود در کار  
 فرا شد از زمن عشق من و تو

\*\*\*\*\*

توهی در التجاء و التماسم  
نمی‌داند دگر عقل و حواسم  
فقط وصل تورا خواهم از دل  
که من فانی الطاف و نیازم

۲۰۱۴/۲/۲۴

## پیام نوروز

در این صبگهان تموز در دور دیار غنوده در آغوش اقیانوس ها از برکت نوروز مان نم نم باران همه جا را تر و تازه کرده است؛ چه خوش است که پیام نوروز را با عطر باران و دانه های سپید نور به هم میهنانم تقدیم کنم و امسال، سالی باشد، خوش، پربرکت و مملو از آزادی، دوستی و عشق و صفا برای همگان. دوبیتی ها را فقط همین حالا به طور بدیهه سرودم؛ بخوانید.

پیام دل سپید و بی ریایه  
برای مردم شهر شمایه  
الهی سینۀ جنگی بترکه  
دل او دشمن خلق خدایه

\*\*\*\*\*

پرستوهای نوروزی قشنگ اند  
صفا و نازنازی شوخ و شنگ اند  
بویژه در بهارستان میهن  
چو پیغام بهاری ضد جنگ اند

\*\*\*\*\*

گل سرخ وطن سرشار باشه  
 سوا از فتنه و آزار باشه  
 نبینه بعد ازین خشم تفنگه  
 در آغوش صفای یار باشه

\*\*\*\*\*

به میهن تابکی تیر و تفنگه  
 نهیب خشم و بحران فرنگه  
 خدا یا رحم کن بر کودک ما  
 که هر دم طعمه بطن نهنگه

\*\*\*\*\*

رفیقان جملگی باهم نشینید  
 صفا و صلح و شادی برگزینید  
 بپاشید تُفها بر صورت جنگ  
 که دیگر شیون و ماتم نبینید

\*\*\*\*\*

مقام انتحاری نارِ نارِه  
 دیگر وضع خرابش زارِ زاره  
 خدا و انبیا خوارش بسازه  
 که ضد علم و شوق روزگاره

\*\*\*\*\*

صدای عشق یاران دلنوازه  
پرازشورو نوا و سوزو سازه  
دل عاشق بود چون پنبه پاک  
اگر آتش بگیره می گدازه

\*\*\*\*\*

سری دارم سرِ پردرد و سودا  
دلی دارم که می سوزه هویدا  
بگوئید با نگار شوخ و شنگم  
که نوروزی دهد با قلب شیدا

\*\*\*\*\*

۱۳۹۳/۱/۱ خورشیدی

مطابق

۲۰۱۴/۳/۲۱ میلادی

### صداقت خالصانه

وفا و عشق در ذاتم نهان است  
از انم دل پر از آواز جان است  
نیایی در نهاد من دورنگی  
زبان من دلم را ترجمان است

\*\*\*\*\*

سزای عشق خوبان دار باشد  
جفا و درد و غم بسیار باشد  
بیای دار خود حلاج می گفت  
گلی او تیز تر از خار باشد

\*\*\*\*\*

صداقت زیور جان و دل ما  
به نور خود گشاید مشکل ما  
بجز پاکیزگی در گوهر جان  
نشد مخلوط در آب و گل ما

\*\*\*\*\*

صفای دوستی خورشید جانم  
 که تابان کرده عشق جاودانم  
 زلال همدلی شایسته بادا  
 چو نور چلچراغ آسمانم

\*\*\*\*\*

بنای همدلی در همزبانی است  
 از آن پیوند دلها جاودانی است  
 خدا داده بما این حال و مستی  
 که نیروی امید زندگانی است

\*\*\*\*\*

دو جان در یک تن ما همدیاره  
 دل و جان تا قیامت یارِ یاره  
 دو گوهر در دل دریای وحدت  
 شناور مثل روح آبشاره

\*\*\*\*\*

من و تویی ندارد در دل نور  
 تویی من من توام اینست منظور  
 چونان با همدگر مخلوط باشیم  
 که نزدیکی تراود از تن دور



\*\*\*\*\*

بهم پر می زنیم در دامن نور  
چو روح پرنیان در بستر حور  
فرا تر می رویم از مرز امکان  
بهشت آرزوها مست و مغرور

\*\*\*\*\*

همه پاکیزه، نغز و خالصانه  
خیال آمیز و نرم و شاعرانه  
درستی را نباشد راه هرگز  
به امواج لطیف دلبرانه

\*\*\*\*\*

چونان پالوده از مکر و ریایم  
که موج خالص صدق و صفایم  
میان بستر پر نور فردا  
بهم پیچیده پر شور و نوایم

۱۳۹۳/۱/۵ خورشیدی

مطابق

۲۰۱۴/۳/۲۶ میلادی

## لبخند نوروز

تو استاد گزین واژگانی  
بدانی خوب آنچه را بخوانی  
دو واژه برگزیدی کان معنا  
کزان عطر مرام دل فشانی

\*\*\*\*\*

به دل احساس عشق آتشینه  
کُهی محکم و دریای وزینه  
به کلک نازک تقدیر زاول  
ز عشقم حلقه از وصلت نگینه

\*\*\*\*\*

شنیدم آنچه بُد در باور دل  
تو بگشادی تمام پیچ مشکل  
بدان راهی بود در شرع و قانون  
که میسازد هویدا حق و باطل

\*\*\*\*\*

تورا در خواب دیدم عاشقانه  
 چو امواج لطیف شاعرانه  
 کنارم با جهانی عفت و ناز  
 بسان شعر مستِ عارفانه

\*\*\*\*\*

تو موج عفت و شرم و حیایی  
 چو نور رحمت از نور خدایی  
 بخلوتگاه عشق و وصل دلها  
 چو عقد گوهری مهر و وفایی

\*\*\*\*\*

خدا عشق و خدا نسل آفریده  
 جدایی خاطر وصل آفریده  
 برای پالش پیوند دلها  
 اصول روشن اصل آفریده

\*\*\*\*\*

به دل میل شریفی خانه کرده  
 که دل را واله و دیوانه کرده  
 نگفتیم با کسی اسرار دل را

چرا ما را چنین افسانه کرده

\*\*\*\*\*

بریزم نور دل بر دامن شب

دریدم پرده های مأمن شب

بنازم نوگلم را در بهاران

که بیرون میکشد پیراهن شب

\*\*\*\*\*

ز تاب عشق مستی بی قرارم

به روی آتشم در بین نارم

برون میگردم از آتش بشادی

که پاکیزه چو روح آبشارم

\*\*\*\*\*

کتاب عقد ما در لوح محفوظ

پر از گلوآژه شعر دل افروز

نیایی در تمام سطر و اوراق

بجز عشق و طرب لبخند نوروز

\*\*\*\*\*

یکی اندر پلاس غم نشیند

یکی عیش و طرب برمیزیند

یکی از عشق و مستی میگریزد  
یکی جز ساغر و دلبر نبیند

\*\*\*\*\*

تو را در شیشه دل پاک بینم  
همه مستانه و بی باک بینم  
نیفتد در دل ما رنگ آزار  
که آنجا مخزن ادراک بینم

\*\*\*\*\*

دل آینه خالی از غباره  
پراز نور لطیف مهریاره  
نباشد هیچ جایی بهرزشتی  
که بد مردود دور روزگاره

\*\*\*\*\*

ز رنگ و بوی دور زندگانی  
گزیدم عشق و مستی جاودانی  
که عمری با تو بنشینم بشادی  
بچینم از دلت رنج خزانی

\*\*\*\*\*

اگر با غم نشینی غم به بینی

سراسر شکوه و ماتم به بینی  
 بیا جانا دو روزی شاد باشیم  
 ز مهرم گرمی پیهم به بینی

\*\*\*\*\*

به روی نو بهاران آب پاشید  
 گلاب و شربت عناب پاشید  
 بیفشانید غبار از چهره گل  
 نه مثل طالبان تیزاب پاشید

\*\*\*\*\*

مکن افزون دود و گرد مردم  
 بده سرخی به رنگ زرد مردم  
 مخوان آیات یأس و نا مردادی  
 به گوش خسته و پردرد مردم

\*\*\*\*\*

وطن از ما نگاه شاد خواهد  
 دل مست و سرِ آزاد خواهد  
 مگو دیگرز جنگ و کینه آخر  
 پرستو لانه آباد خواهد

\*\*\*\*\*

من و او روح سبز نوبهاریم  
سرود مست لای شاخساریم  
نجو شد از دل ما جز محبت  
برای اهل میهن جان نثاریم

۲۰۱۴/۳/۲۹

## تجلی گاه هنر

از روزگاران قدیم شعر و هنر بهترین تجلی گاه عشق و صفا بوده و با احساسات پاک و عواطف نازک و خالص انسانی گره خورده است. در این میان قالب های غزل و دوبیتی بیشتر این شور و حال عاشقانه و عارفانه را تجلی داده اند. من به حد توان انسانی خود در بحر لایتناهی عشق و وصال غرق بوده و به آن سخت پابندم و با انرژی سرمدی آن زنده می باشم؛ آن را لطف یزدانی و معجزه عالم انسانی می دانم. زره یی از آن شور و حال خالصانه را در این دوبیتی ها نظاره کنید و از آن لذت به برید.

از آن یک جرقه ات آتش فشانم  
بسوزانید عمق جسم و جانم  
چونان پیچید در لای وجودم  
فروپاشید مغز استخوانم

\*\*\*\*\*

بهار وصل ما جاوید بادا  
پراز گلاوژه خورشید بادا  
بتخت سلطنت بنشسته یارم  
به سر تاج زر جمشید بادا



\*\*\*\*\*

بهار عشق پایانی ندارد  
خزانی و بیابانی ندارد  
پیمایش زندگی بخش دو عالم  
بغیر وصل فرمانی ندارد

\*\*\*\*\*

بدون عشق آدم خوار باشه  
سزای عشق خوبان دار باشه  
بپای دار خود حلاج می گفت  
که این اوج وفای یار باشه

\*\*\*\*\*

چو دردادی دواى درد من باش  
فروغ شب های سرد من باش  
مشویک لحظه از آغوش بیرون  
گل سرخی برنگ زردمن باش

\*\*\*\*\*

بکش جانان ز قید انتظارم  
دیگر تاب جدایی را ندارم  
بده فرمان قتلیم یا وصالم

کبابم روی آتش بیقرارم

\*\*\*\*\*

اگر دردم دهی درمان من کو  
اگر رنجم دهی آسان من کو  
اگر آتش زنی در سینه دایم  
مداوای دل بریان من کو

\*\*\*\*\*

اگر تنها خیال وصل جویی  
چه باشد غیر وهم گفتگویی  
نوای عشق شور زندگانی  
وصالش میفزاید رنگ و بویی

\*\*\*\*\*

مراد عشق طرح شور و حالی  
رسانیدن به معنای وصالی  
اگر افتی به دام تنگ او هام  
فقط ناراست و شرح قیل و قالی

\*\*\*\*\*

فروغ عشق زیب جسم و جانه  
دوای خستگی عطر روانه

به پای شعله اش آرام گیریم  
پیام عشق وصل جاودانه

\*\*\*\*\*

اگر خواهی مدامم سینه چاکم  
بکش خنجر از بهر هلاکم  
شب وصلت سحرگاهی نداره  
مگر خورشید رفته زیر خاکم

\*\*\*\*\*

شب وصل و شب وصله خداجان  
به گردن گوهر اصله خداجان  
خدا حفظش کنه از چشم دشمن  
که دلها مان بهم وصله خداجان

\*\*\*\*\*

به بازو مهره های مار بندم  
به دوشش تیغ جوهر دار بندم  
به ریزم دم بدم اسفند بر آتش  
بچشم شور دشمن تار بندم

\*\*\*\*\*

همه درد و همه درده خدایا

همیشه بستم سرده خدایا  
فراموشم کند یارب روزی  
نصیب من رخ زرده خدایا

\*\*\*\*\*

چرا آه دلم سرده خداجو  
سرای دل پر از درده خداجو  
نمی داند مگر از سوزِ دردم  
غریبی سخت نامرده خداجو

۱۳۹۳/۱/۲

## دوبیتی های دل

همیشه درب دل بهر تو بازه  
پراز وصف تو و آهنگ سازه  
ندارم آشیانی جز بر یار  
اسیر زلف تو چه چاره سازه

\*\*\*\*\*

شراب از چشم شوخت وام گیرد  
میان جام دل آرام گیرد  
نپاشد تا قیامت پیکر عشق  
چو وصلم از لبانت کام گیرد

\*\*\*\*\*

به ظاهر گرچه از من دور دوری  
ولی در آسمان دل چو نوری  
چونان پیچیده ای در جسم و جانم  
که همچون خون در حال عبوری

\*\*\*\*\*

تو می پیچی در اعماق وجودم  
 امید سرمدی در هست و بودم  
 به تمکین بافمت قالیچه عشق  
 ز احساس ظریف تار و پودم

\*\*\*\*\*

ز رنگ و بوی دور زندگانی  
 گزیدم عشق و مستی جاودانی  
 که عمری با تو بنشینم بشادی  
 بچینم از دلت رنج خزانی

\*\*\*\*\*

دیگر جانم زمان اختلاط است  
 زمانی راز دل طرح ثبات است  
 هزاران راز دل ناگفته باقیست  
 سخن سازنده قصر حیات است

### کتاب عشق

کتاب عشق را از سر نویسم  
سراسر قصه دلبر نویسم  
بگویم از لبان پر خموشش  
گهی از رو گهی از برنویسم

\*\*\*\*\*

خمارستان نای ما کجا شد  
گل شور و نوای ما کجا شد  
قرار سبز ما پژمرده گردد  
امید و وعده های ما کجا شد

\*\*\*\*\*

بده جاننا بده جاننا جوابم  
مده بازی به عنوان کتابم  
چرا از روز اول وعده دادی  
مگر باطل کنی آخر حسابم

\*\*\*\*\*

بگو جاننا بگو من بی وفایم

بهانه می کنم شرم و حیایم  
برای آنکه از عشقت گریزم  
گهی راهب زمانی پارسایم

\*\*\*\*\*

تویی دیگر کتاب خاطراتم  
غزل های پر از قند و نباتم  
نیایی راه برگشتی عزیزم  
بجز رویای گرم و باثباتم

\*\*\*\*\*

نالۀ من در دل سنگین کوه تأثیر کرد  
لیک گوش یار دیگر نشنود فریاد را  
آنهمه قول و قرار ما مگر از یاد رفت  
یا که نقاشی کنیم طرح خیال باد را

۲۰۱۴/۴/۲۴



## دوبیتی های عاشقانه

در تاریخ کشور ما دوبیتی زیباترین و مناسبترین قالب برای ابراز شور و نوای عشق، سوز و درد انتظار، صداقت و اعتماد عاشقان و پاکیزگی و صفای دل است. با سرایش دوبیتی آنچه در اعماق ناخودآگاه وجود نهان و در ژرفنای دل و اموج مغز پیچان است، فرصت رهایی و گشایش می‌یابد. در این بهار غبارآگین که سرنوشت میهن در هالهٔ ابهام پیچیده شده و به جای بارش مهر، امنیت، اعتماد، آرامش و ثبات تگرگ یأس و باران گلوله، فساد، کینه و تعصب می‌بارد، چه به جاست که با سرایش دوبیتی‌های راستین و پرسوز، فصل نوی در پیوند دل‌های پاک بگشاییم و گلاب عشق، مهر، محبت و صفا برافشانیم.

کتاب عشق را از سر نبستی

سراسر قصهٔ دلبر نبستی

بنازم عشق پاکت را عزیزم

امید و وعده و باور نبستی

\*\*\*\*\*

ز دل غمها به چینم دانه دانه

همه رنج و الم را عاشقانه  
ندارد یک سرمو عیب یارم  
به خو ومهر و الطاف یگانه

\*\*\*\*\*

تویی سرمایه بود و نبودم  
شدی جاری به رگهای وجودم  
شکستم حلقه و بند طلسمات  
که با تو سرکنم گفت و شنودم

\*\*\*\*\*

کنم تقدیر چشمان سیاهت  
خمار خفته طرز نگاهت  
خدایت داده بر من تحفه نغز  
بنازم قلب پاک بی گناहत

\*\*\*\*\*

قفس بشکست آخر عندلیم  
شمیم نغمه ساران امیدم  
چو گل بشکفت لبهای نگارم  
بهار وصل میگردد نصیبم

\*\*\*\*\*

تو را از هردو دنیا می پسندم  
 میان رقص رویا می پسندم  
 رضای خاطرت باشد مرادم  
 به صد شوق و تمنا می پسندم

\*\*\*\*\*

من و تو همدل و یکرنگ باشیم  
 سرود نرم یک آهنگ باشیم  
 سراپا مستی و شور و لطافت  
 چو آزادی بری از جنگ باشیم

\*\*\*\*\*

بتی من سر کند ناز و ادا را  
 بسوزاند دل مسکین ما را  
 چو گیرم بوسه از لبهای قندش  
 بهانه می کند شرم و حیا را

\*\*\*\*\*

بسر هر لحظه سودای تو دارم  
 به دل شوق تمنای تو دارم  
 دمی که در دل گورم گذارند  
 خیال نوش لبهای تو دارم

\*\*\*\*\*

شب آمد بوی آغوش تو خواهم  
 سحرگه لعل می نوش توخواهم  
 ز صبح آرزو مهر دل افروز  
 ز نرمی بناگوش تو خواهم

\*\*\*\*\*

رفیق و یار همدل چون طلایه  
 گوارا مثل آب چشمه هایه  
 به چیند درد و غم از دامن دل  
 به درد و رنج دلها آشنایه

\*\*\*\*\*

بهارم مست از بوی تو باشد  
 شقایق واله روی تو باشد  
 ز باغستان گل وصل توچینم  
 محبت گرمی خوی تو باشد

\*\*\*\*\*

خیالت تابش آرام دل شد  
 تمنایت بهار کام دل شد  
 سرودم قصه پر غصه وصل

قرارت داروی آلام دل شد

\*\*\*\*\*

نگاهت جلوۀ عشق و صفایه

دلت مملو از نور خدایه

بنازم چشم مستت را عزیزم

که مینای محبت بهر مایه

\*\*\*\*\*

تویی شمع شبستان امیدم

گل سرخ تمنای سپیدم

محیط سردتنهایی شود پر

ز الطاف تو می آید نویدم

\*\*\*\*\*

بیا تا همبر و همراز گردیم

انیس و مونس و دمساز گردیم

در آغوش ظریف پرده ساز

چو موج خفته آواز گردیم

\*\*\*\*\*

من و تو آشنای رمزو رازیم

سرود وحدت گلهای بازیم

مراد عشق گیرد رونق از ما  
در آغوش بهاران نغمه سازیم

\*\*\*\*\*

صفای مهر دل هر دم نثارت  
نثارحسن و چشمان خمارت  
هزاران دل اگریابم بیک دم  
کنم قربان لطف بی شمارت

\*\*\*\*\*

من و تو لاله آزاد دشتیم  
جدا از خار و خاشاک پلشتیم  
چو آهوگان سرمست بیابان  
طلسم سرد زندان راشکستیم

\*\*\*\*\*

بخود غرقم بخود غرقم خدا یا  
ز پا تا قله فرقم خدا یا  
نمی نالم از این پیچیدگی ها  
که روزی باز می ترقم خدایا

\*\*\*\*\*

بشویم با زلال آب کوثر

غم و درد دل زیبای دلبر  
 به ریزم باده جوش بهاران  
 به کانون حیات تازه از سر

\*\*\*\*\*

تورا من دوست دارم جاودانه  
 شدم مایل به رویت عاشقانه  
 مراد عشق وصل جاودانست  
 مکن جاننا دیگر عذر و بهانه

\*\*\*\*\*

بنوشم عطر شوق در سحرگاه  
 ببویم نوش لب هر گاه و بیگاه  
 بیاد مهر نرم و گرم آغوش  
 بگویم شعر و صلت هر شبانگاه

\*\*\*\*\*

به رگهای تو مهر گرم ریزم  
 شراب بی ریای نرم ریزم  
 بیاشم عطر صدق و اعتمادم  
 نشاط و خنده و آرم ریزم

\*\*\*\*\*

اتاق دل فقط بهر تو بازه  
 پراز احساس عشق دلنوازه  
 غم دیروزه را از دل زدایم  
 که نیروی امیدم چاره سازه

\*\*\*\*\*

نمی بینی شکست دل دوباره  
 غم و دردورخ مشکل دوباره  
 تو را برکشتی دل می نشانم  
 شودجان و دلم محمل دوباره

\*\*\*\*\*

تویی متن کتاب آرزویم  
 فروغ افتخار و آبرویم  
 کلید مخزن اسرار قلبم  
 امیدجاودان رنگ و رویم

\*\*\*\*\*

تو را بهتر زجانم دوستدارم  
 چو قلب مهربانم دوستدارم  
 قسم بر عهد و پیمان من و تو  
 که بیش از آنچه دانم دوستدارم



\*\*\*\*\*

شکوه عشق ما جاوید باشه  
 پراز برگ گل خورشیدباشه  
 میان حجله بخت من و تو  
 سرود زهره و ناهید باشه

\*\*\*\*\*

من و تو موج گرم یک هواییم  
 همیشه همدلیم و همنواییم  
 بهوش و گوش و ذهن هم بیاییم  
 که تار و پود یک نقش خداییم

\*\*\*\*\*

در آغوش وصال آرام گیرم  
 ز اقیانوس فطرت کام گیرم  
 ببوسم خاک پایت رابه تعظیم  
 از این افتادگی ها بام گیرم

\*\*\*\*\*

تویی دیگر کتاب خاطراتم  
 غزلهای پر از قند و نباتم  
 نیابی راه برگشتی عزیزم

به جز آغوش گرم و باثباتم

\*\*\*\*\*

دیگراز عشق و راز میگوئیم

زاختلاط و ز ناز میگوئیم

گاه یارم غزل کند آغاز

وز نیشب و فراز میگوئیم

\*\*\*\*\*

ما دیگر همنشین و همراهیم

چون کبوتر جدا ز صحرا ایم

رنج صیاد و انزوا بگذشت

مرحم دل به هم مداوا ایم

\*\*\*\*\*

دوره انتظار کوتاه باد

دود سردی ز آتش آه باد

روز نوفصل نو شود آغاز

گل شادی نثار این راه باد

\*\*\*\*\*

دست در دست هم پر از امید

خالی از استرس پر از خورشید

زیر باران عشق با دل پاک

عشقه پیچان و یا سمین سپید

\*\*\*\*\*

طُفلک نازنین خورشیدست

همدم دل و نور امیدست

پارهٔ جان و قوت دل ما

ارمغانی که نیک و جاویدست

\*\*\*\*\*

عاشق به قرار وصل دلدار خوشست

با بوسه پی از لعل گهربار خوشست

راضی نشود به جز وصال جانان

تنها به کنار و در بر یار خوشست

۲۰۱۴/۵/۱

## شکست بیداد

عشق من و تو رونق بیداد شکست  
درب قفس و حلقه صیاد شکست  
با مهر و محبت و صفای دل پاک  
زنجیر و طلسم قلب ناشاد شکست

\*\*\*\*\*

دوستان خورشید تابانم چه شد  
ماه شب صبح درخشانم چه شد  
گرچه ما را از نظر انداخته است  
آن ضیای هر دو چشمانم چه شد

\*\*\*\*\*

مکن برای خدا بیش ازین پریشانم  
اسیر درد و غم و شام تار هجرانم  
میوش چهره خورشید را بلای ابر  
که شام تیره شود باز صبح رخشانم

\*\*\*\*\*

بشکن آخر سکوت سنگین را  
 بغض دلهای تنگ و غمگین را  
 همچو مرغان از قفس آزاد  
 آتشین کن صدای پیشین را

\*\*\*\*\*

روزبازار دین فروشان است  
 همگی جنس ضد انسان است  
 با تبرزین کند رسم عرب  
 حمله ور جانب خراسان است

\*\*\*\*\*

دین فروشان زحق بیزارند  
 دل خلق خدا بیازارند  
 ضد آزادی و مساوات اند  
 تخم جهل و ستم، می کارند

\*\*\*\*\*

مشرّب شان بود استبداد  
 چون روانند در ره بیداد  
 اهل زنجیر اهل زندانند  
 همنفس باشرارت صیاد

\*\*\*\*\*

هر که بگزیده راه آزادی  
او نترسد ز جور بربادی  
شیر باشد به ضد استبداد  
تا بیارد به مملکت شادی

\*\*\*\*\*

ز فردوسی آموز این داستان  
در احوال نام آور باستان  
تهمن یل بود در سیستان  
منش ساختم رستم داستان

۲۰۱۴/۵/۲۵

## قرار سبز دلها

ای یار بیا وعده به فردا مکن  
تأخیر به قول سبز دلها مکن  
آن دم که بیایی و نه بینی دیگر  
بر لاله گور من دریغا مکن

\*\*\*\*\*

شادی و غم زمانه آخر نشود  
از سوز عزا لب کسی تر نشود  
خوشی درین سرای فانی یکدم  
عمری که گذشت باز از سر نشود

\*\*\*\*\*

عمری که در انتظار دم میگذرد  
در قید خیال بیش و کم میگذرد  
هرگز نرسد بمقصد خویش کسی  
گاهی به فراق و گه بغم میگذرد

\*\*\*\*\*

از ریشه ما درخت خورشید دمد  
 صدزهره و کهکشان و ناهید دمد  
 برچه غنودن از کرامت دوراست  
 از اوج خدا وحدت جاوید دمد

\*\*\*\*\*

گویند نظر بر رخ معشوق خطاست  
 دربحروصال هرطرف موج بلاست  
 شوق دیگری گزین و عاشق می باش  
 زیرا که مبالات خطر در همه جاست

\*\*\*\*\*

دوروزنه، دو قرن و هزارسالی بود  
 گذشت چونکه بسر لذت وصالی بود  
 اگر به دل نبود آرزویی دیداری  
 تلاش ما همگی پرپر خیالی بود

\*\*\*\*\*

دل ثانیه ها به روز و شب می شمرد  
 با یاد لب تو لب به لب می فشرد  
 هر ثانیه سالیست و هر روز قرنی



دوری بخدا به تاب و تب می گذرد

\*\*\*\*\*

ای کاش فلک فاصله ها برداشتی  
دیوار جدایی از درون در داشتی  
حایل نشدی هیچ میان من و تو  
یا بهر بهم وصل شدن پر داشتی

\*\*\*\*\*

ما عشق فقط بخون دل پروردیم  
در خانه جان درون دل پروردیم  
هیئات کسی درین حرم راه یابد  
ما سرّ بقا به زون دل پروردیم

\*\*\*\*\*

تا همدل و همزبان و هم رنگ باشیم  
در پرده عشاق هم آهنگ باشیم  
در بوته امتحان شدیم پاک و صفا  
زان روبهم عجین و همسنگ باشیم

\*\*\*\*\*

عمری که در انتظار دم میگذرد  
در قید خیال بیش و کم میگذرد

هرگز نرسد بمقصد خویش کسی  
گاهی به فراق و گه بغم میگذرد

\*\*\*\*\*

ای کاش گل وصل معطر داشتی  
شوق و طرب و نوش مکرر داشتی  
عاشق برسیدی به معشوق آسان  
دلهای غمین به همدیگر درداشتی

\*\*\*\*\*

بنگر که رقیبان ز حسد آب شدند  
نا خورده شراب عشق بی تاب شدند  
در کیسه ندارند به جز سکه قلب  
با خدعه خریدار زر ناب شدند

\*\*\*\*\*

ما عشق به صد خون جگر پروردیم  
شب تا به سحر به چشم تر پروردیم  
از کوسه نترسیدیم در عمق بحار  
در موج خطر در و گهر پروردیم

## درخت عشق

با عشق روان زشش سومی باشم  
 از هر طرفی به جستجو می باشم  
 روزیکه سراز خشت لحد بردارم  
 با عشق دوباره روبرو می باشم

\*\*\*\*\*

عشق از دل ما کجا برون می گردد  
 جاری برگان به مثل خون می گردد  
 صد بار اگر به بحر تشویش افتد  
 شور و شعف عشق فزون می گردد

\*\*\*\*\*

کوهیم که مستحکم و پابرجاییم  
 آزاده عقابان گه و صحراییم  
 باکی نبود ز وحشت توفانها  
 تاراه به بال عشق می پیماییم

\*\*\*\*\*

چون کبک سر بزیر برف نتوان کرد  
 عشق دل خود نهان بحرف نتوان کرد  
 این راز چو بمب در جهان ترکیدست  
 جز بهر وصال وقت صرف نتوان کرد

\*\*\*\*\*

صد سال گذرد ما و تو از هم باشیم  
 در عیش و نشاط و غم و ماتم باشیم  
 روزی که نفس ها ز بدن کوچ کنند  
 در پهلوی هم نشسته همدم باشیم

\*\*\*\*\*

دل را ز دل هرگز جدا نتوان کرد  
 درقید نفس ترک وفا نتوان کرد  
 آزار چرا دهیم دل مسکین را  
 جز وحدت کامل بقا نتوان کرد

\*\*\*\*\*

هر لحظه ز لب نوش دگر می خواهم  
 آراسته با درّ و گهر می خواهم  
 این سلسله تا روز قیامت باقی است  
 از شوق وصال بیشتر می خواهم

\*\*\*\*\*

در خیر دگر امروز و فردا نکنیم  
 جز قول و قرار سبز اجرا نکنیم  
 سبزینه درخت عشق بارور شدست  
 جز وحدت کامل تمنا نکنیم

\*\*\*\*\*

افسانه ما گرد جهان می گردد  
 این عشق دهان در دهان می گردد  
 صد بار کنیم سجده بر درگاه عشق  
 نوری که زمین و آسمان می گردد

\*\*\*\*\*

عاشق و معشوق چو جسم و جانند  
 بوی خوش گل های دل انسانند  
 از چشم کجا شود خورشید نهران  
 نوریکه ز عمق دل ما می خوانند

\*\*\*\*\*

بیا در خلوت دل لانه سازیم  
 جدا از مردم بیگانه سازیم  
 فقط باهم بگوییم راز دل را

هزاران قصه و افسانه سازیم

\*\*\*\*\*

جانانه من بشین به زیر کُرسی  
راز دل خود ز آشنا می پرسی  
عشق من و تو ریشه بدل بگرفته  
از ریشه خود چرا چرا می ترسی

\*\*\*\*\*

عزیز دل جهانی تحفه دادی  
زمین و آسمانی تحفه دادی  
بنازم لطف آواز دلت را  
وصالی جاودانی تحفه دادی

\*\*\*\*\*

چه میخوامم بجز عشق و وصالی  
همیشه، نه فقط یک ماه و سالی  
همی خواهم که تا روز قیامت  
بهم باشیم در هر وضع و حالی

\*\*\*\*\*

الهی تا جهان باشه تو باشی  
زمین و آسمان باشه تو باشی

برویم بایی از جنت گشودی  
به فردوس آشیان باشه تو باشی

\*\*\*\*\*

دلم را از دلت لبریز کردی  
بهار زندگی گلریز کردی  
گشودی روزنی از جنت دل  
چه مستی خیال انگیز کردی

\*\*\*\*\*

خدا آرد شبی آمیخته باهم  
دوجان در پیکرواحدمدغم  
نگرددصبحدم شام وصال  
دمادم بوسه باشد از لب هم

\*\*\*\*\*

خیال بوسه هایت نی شکر باد  
دهان پرشعر نو در و گهر باد  
رضا و میل بهر وصل دل ها  
درخت ریشه دار و پر ثمر باد

\*\*\*\*\*

دو صد گفته نباشد نیم کردار

چه یابیم از بیان حرف بسیار  
اگر راضی به وصل جاودانی  
توکل با خدا کن دل پیش آر

\*\*\*\*\*

کلید دل به دستان تو باشد  
حیات من بفرمان تو باشد  
مگودیگر کجایم میکشانی  
تمام ملک دل آن تو باشد

\*\*\*\*\*

دل ما هفت شهر عشق پیمود  
ز هر سو روزن امید بگشود  
وفا واستقامت سهل سهل است  
فنا گشت و بقاء را نیز بنمود

\*\*\*\*\*

به جز وحدت نباشد چاره کار  
عزیز دل مرو از راه دشوار  
چراغان کن شب وصل دل ما  
که ترکد دیدگان کور اغیار

\*\*\*\*\*



اگر در عشق ما را نیست باور  
چرا خود را دهیم درد دل و سر  
اگر جز دل مقام پاک داریم  
بیا تا برگزینیم اصل دیگر

\*\*\*\*\*

حرف حق گرچه بود تلخ ولی  
میوه آن چو عسل شیرین است  
گر به نجوای درون گوش کنیم  
وحدت ما به عمل تأمین است

\*\*\*\*\*

مگر بوی وفا را کم شنیدی  
همه در چشمه دل ها ندیدی  
اگر باور بدل ها نیست ما را  
بگو جانا چه راهی برگزیدی

\*\*\*\*\*

به جانم نوک مژگان تیز دارد  
به دل صد حمله خونریز دارد  
چه گویم از سخا و لطف آخر  
نگاهش را ز ما پرهیز دارد

\*\*\*\*\*

مگر در حیرت و شک و گمانی  
 که گاهی خسته گه دل نگرانی  
 برای صیقل دل باز خوبست  
 کتاب عشق را از سر بخوانی

\*\*\*\*\*

کمی حال پریشان داره یارم  
 بدل شوق فراوان داره یارم  
 نمیدانم زچه می ترسد آخر  
 بسینه قلب لرزان داره یارم

\*\*\*\*\*

عزیز دل ادا و ناز تاکی  
 گریز از عاشق دل باز تاکی  
 نوای عشق عالم گیر گردید  
 خموشی در نهاد ساز تاکی

\*\*\*\*\*

گمانم مبتلای مشکلاتی  
 اسیر محبس سرد حیاتی  
 ز چشم دل نمی بینی بفردا

اگرچه در پی راه نجاتی

\*\*\*\*\*

الهی تا ابد خندان باشی

دلی مملو از ارمان باشی

نشدینی در کنار یار دایم

گل خوشبودرگلدان باشی

\*\*\*\*\*

زدی زخمی که بهبودی ندارد

مدام می سوزد و دودی ندارد

ز بام افتاده طشت عشق آخر

پشیمانی دیگر سودی ندارد

\*\*\*\*\*

گهی سنگر گهی درمی گشاید

گهی بال و گهی پر می گشاید

نشسته در کمین صید دل ها

نهانی تیر وخنجر می گشاید

\*\*\*\*\*

همیشه همدل و همیار باشیم

دو دل در پرده انار باشیم

بروی پرنیان وصل هر شب  
زشادی تا سحر بیدار باشیم

\*\*\*\*\*

مهر تو ز دل هرگز بیرون نشود  
عشق دل من هیچ دگرگون نشود  
هر چند کنی دریغ لبخند و نگاه  
در عشق تو کس چو من مجنون

\*\*\*\*\*

به چینم دانه دانه از دلت غم  
بشادی سرکنیم یک عمر باهم  
مشو افسرده از گیهای مردم  
ثنا گوی تو ام تا روز مرگم

\*\*\*\*\*

وفا و عشق در ذاتم نهان است  
از انم دل پرازشور و فغان است  
نبینی در نهاد من دو رنگی  
زبان من دلم را ترجمان است

۲۰۱۴/۶/۶

## بوسه های دننواز

گرفتم بوسه های دننوازت  
 ز عمق حس و از شوق نیازت  
 صبوری میکنم تا روز موعود  
 برای سجده در محراب نازت

\*\*\*\*\*

من و تو انتظار روز وصلیم  
 صبوریم لیک پر از شوق اصلیم  
 بگیریم جشن آزادی به شادی  
 که ما الگوی عشق پاک نسلیم

\*\*\*\*\*

زبان‌ت التیام بخش دل من  
 رضایت کرده حلّ مشکل من  
 بشادی همزمان همسان سازیم  
 بنای تازه از آب و گل من

\*\*\*\*\*

صبوری لازم حلم و وقار است

برای رفع درد انتظار است  
به آرامی به خوشی میکنیم دور  
هر آنچه مانع وصل وقرار است

\*\*\*\*\*

تمام هستی ام آن تو باشد  
کنم آنچه که ارمان تو باشد  
من هر دم حاضر و صلّم جانا  
زمان آن به فرمان تو باشد

۲۰۱۴/۶/۱۱ میلادی

مطابق به

۱۳۹۳/۳/۲۰ خورشیدی

## پیوند دل ها

عزیزم وقت تصمیم نهایی است  
زمان وضع طرح زیربنایی است  
مرام ما و تو تطبیق وصل است  
که این از فیض تقدیر خدایی است

\*\*\*\*\*

تویی عشق و مرام و آرزویم  
به جز وصل تو نبود گفتگویم  
کنم آنچه که باشد انتظارت  
بغیر جان و دل حرفی نگویم

\*\*\*\*\*

مرام ما بود پیوند دل ها  
فقط با همدگر تنهای تنها  
بدور از حاسدان کینه پرور  
جدا از قیل و قال سرددنیا

\*\*\*\*\*

عزیزم عزم وصل ما مبارک  
حیا و عیش اصل ما مبارک

بهم تا روز آخر پیر گردیم  
نوید خوش به نسل ما مبارک

\*\*\*\*\*

زمان حرف گذشت و عمل بکار آید  
ز گپ مفت فقط درد سر به بار آید  
بقول وصل و اقرار حاضرم هر دم  
به شرط آنکه جواب تو آشکار آید

۲۰۱۴/۶/۱۴



## عشق پاک

لبت خندان دلت شادان بادا  
حسودان سربسر گریان بادا  
تو را درخانه دل داده ام جا  
همیشه عشق در جریان بادا

\*\*\*\*\*

گرفتم حلقه پیوند جان را  
نویدوصل و عشق جاودان را  
بسازم حلقه الماس دل را  
که زبید کلک یار مهربان را

\*\*\*\*\*

عزیزم تا به آخر انتظارم  
به روی چشم پاها راگذارم  
رسید آخرسال وصل جانا  
ز عشق پاک دلها یادگارم

\*\*\*\*\*

مرا تصویر خندان داده جانا  
دو زلفان پریشان داده جانا  
گشوده دام بهر مرغک دل  
دوای قلب بریان داده جانا

\*\*\*\*\*

به گردن موج مروارید زبید  
صدف بردامن خورشید زبید  
چه گویم از دوچشم مست آخر  
شراب از ساغر جمشید زبید

۲۰۱۴/۶/۱۶

## دل پاک و صاف

دل صاف و نهاد پاک دارم  
حذر از مردم چالاک دارم  
بگویم آنچه دردل هست پنهان  
زبان ساده و بی باک دارم

\*\*\*\*\*

به دل گنجینه های راز دارم  
زنای دل حقیقت ساز دارم  
نشد کس همدم راز دل من  
اگرچه نغمه و آواز دارم

\*\*\*\*\*

انارستان تن لطف بهشته  
درآن حق دانه احساس کشته  
هوس نبود شوق عشق آخر  
رخ زیبا بود مثل فرشته

\*\*\*\*\*

مرام عاشق و معشوق وصله  
 کتاب عاشقی را باب و فصله  
 اگر از وصل بگریزد معشوق  
 نمی دانم بجای آن چه اصله

\*\*\*\*\*

به تلخستان هستی انگبین به  
 بجای زشت خوب و مهجبین به  
 به بالای تن انگشتر عشق  
 ز لعل خویرویانم نگین به

\*\*\*\*\*

امید وصل در دلها هوس نیست  
 نوای عشق آهنگ جرس نیست  
 اگر در دل نباشد شور و مستی  
 تن خاکی بجز نعش مگس نیست

\*\*\*\*\*

نشاط و شور و مستی جاودان است  
 در آن عشق و صفای دل نهان است  
 مگو از زاهد و تجرید صوفی  
 که زهر پیکر و تریاک جان است

\*\*\*\*\*

اگر حس شوق دل را در نیابد  
 از آن احساس وصلی برنتابد  
 مجو از سنگ خارا مهربانی  
 که بر آن پیکر دلبر نخواستد

\*\*\*\*\*

میان باغچه جان رقص دل بین  
 هوس را در تنور تن خجل بین  
 ز شوق دل بجویم وصل جانان  
 طلوع نور حق از آب و گل بین

\*\*\*\*\*

ز شوق نوش لب بیتاب باشم  
 به روی بستر مهتاب باشم  
 بباد بوی آغوشی همه شب  
 گهی بیدار و گاهی خواب باشم

\*\*\*\*\*

گهی غرق غروب کهسارم  
 گهی مستانه همچون آبشارم  
 شبان نی نواز کوه و صحرا

سحرگاهم طلوع آشکارم

\*\*\*\*\*

ز شیخ و زاهد و صوفی گریزم  
به افراط و ستمگر می ستیزم  
ز دیر و مسجد و معبد چه دیدم  
فقط عشقست زورجست و خیزم

\*\*\*\*\*

نیاز مرد و زن شوق وصال است  
نشاط و آرزوی شور و حال است  
سوا از عشق و مستی و محبت  
دمی با زندگی رنج و محال است

\*\*\*\*\*

وقار و عزّت و آزرم دارم  
دل پاک و نوای گرم دارم  
زمکر زاهد و راهب گریزم  
ز تزویر و دوری شرم دارم

\*\*\*\*\*

در باغ لذایذ باز باشد  
نگار و باده و آواز باشد

تمام ناز و نعمتهای دنیا  
برای مردم دلپاز باشد

\*\*\*\*\*

نیم زاهد که بالذت ستیزم  
ز عیش و مستی دنیا گریزم  
نمی خوانم سرود ماتم و غم  
نشاط فطرتم ذات تمیزم

\*\*\*\*\*

مراد عشق وصله نه جدایی  
بقا در اتحاد و همنوایی  
نیابی در بحار عشق دیگر  
کنار و ابتدا و انتهای

پایان

۲۰۱۴/۶/۱۸